

بسم الله الرحمن الرحیم

جزوه دوره

مواضع ما

بازخوانی مواضع و اصول برنامه های حزب جمهوری اسلامی



مدرس: دکتر محسن خاکی

جلسه ۲

مقدمه دوره (بخش دوم)



شبکه یاریگران پیشرفت ایران

نسبت سند مواضع حزب جمهوری اسلامی با امروز ما

بسم‌الله الرحمن الرحیم

در دومین بخش از مقدمه سند مواضع حزب جمهوری اسلامی در خدمت شما هستیم.

در بخش اول گفتیم این سند ویژگی‌های خاصی دارد: در دوره‌ای مهم از انقلاب نوشته شده، نسبت به اهداف اجتماعی و سیاسی انقلاب جامعیت خوبی دارد، یک برنامه عملی است و توسط معتبرترین مراجع فکری و سیاسی انقلاب تدوین شده است.

در این بخش می‌خواهیم درباره نسبت چنین سندی با امروز خودمان صحبت کنیم.

خلأ سرپرستی سیاسی و فکری

اگر از دهه ۱۳۷۰ به بعد را زیر ذره‌بین ببریم، می‌بینیم که بسیاری از نیروهای مکتبی احساس کرده‌اند دچار نوعی **بی‌پدری سیاسی و بی‌سرپرستی اجتماعی** شده‌اند.

این تعبیر را عمداً کمی تند و زننده به کار می‌برم تا وضعیت را روشن‌تر نشان دهم. زمانی که یک کنشگر انقلابی می‌خواست وارد میدان شود، پشت سر خود را نگاه می‌کرد و می‌دید شهید بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ای حضور دارند.

برای مثال، در خوزستان، جوانان شاخه حزب جمهوری اسلامی می‌توانستند از آیت‌الله خامنه‌ای دعوت کنند که به آن‌ها سر بزند، وضعیتشان را بررسی کند و بگوید در برابر مسائل مختلف چه موضعی باید بگیرند.

آن‌ها نقشی را ایفا می‌کردند که امروز در جریان انقلابی ما خلأ آن احساس می‌شود.

منظورم از جریان حزب‌الله، یک قشر خاص با ویژگی‌های محدود نیست. حزب‌الله یعنی هر ایرانی وطن‌دوستی که می‌خواهد اتفاقی در کشورش رخ دهد، مسلمان است، وطنش را می‌خواهد و برای اصلاح آن تلاش می‌کند؛ قعود نکرده و ننشسته است، بلکه ایستاده، حرکت می‌کند و به دنبال اصلاح است. اسلام و ایران را با هم می‌خواهد و هر دو را در بستر جمهوریت دنبال می‌کند.

نیروهای انقلابی در ابتدای انقلاب احساس می‌کردند پدر، سرپرست و برادر بزرگ‌تری دارند. این افراد سه کار ویژه را هم‌زمان انجام می‌دادند:

- مرجع فکری حزب‌الله بودند.
- رهبری سیاسی نیروهای انقلابی را بر عهده داشتند.
- در میدان واقعی کشور، مسئولیت و منصب اجرایی می‌پذیرفتند.

سند مواضع و حل چالش‌های سیاسی

وقتی نیروهای انقلابی با مذاکرات ایران و آمریکا یا مسئله لانه جاسوسی مواجه می‌شدند، با شنیدن سخنان مهندس بازرگان و نهضت آزادی دچار سردرگمی نمی‌شدند؛ چون سند مواضع حزب جمهوری اسلامی و اسناد مشابه، نسبت آن‌ها را با سیاست خارجی مشخص کرده بود.

در این سند گفته می‌شد مسئله اصلی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، ارتباط با ملت‌هاست. ارتباط با دولت‌ها تا جایی مجاز است که مانع ارتباط با ملت‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش نشود.

اگر ارتباط با دولت‌ها مانع گفت‌وگوی فرهنگی و صدور اجتماعی انقلاب شود، باید ارتباط با دولت‌ها را فدای ارتباط با ملت‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش کرد؛ نه اینکه ارتباط با ملت‌ها را تعطیل کنیم تا رابطه ما با یک دولت استعماری یا استکباری حفظ شود.

چون مبانی این موضوع روشن شده بود، نیروها در هنگام چالش دچار تردید نمی‌شدند.

وقتی در ابتدای انقلاب مسئله تقسیم اراضی مطرح شد و عده‌ای گفتند شما حق ندارید زمین‌های اشراف و زمین‌های بزرگ را از آن‌ها بگیرید، اعضای حزب جمهوری اسلامی می‌دانستند چگونه پاسخ دهند. آن‌ها در جلسات حزب آموخته بودند که زمین، از نظر اسلام، بخشی از انفال است و دولت باید پاسدار انفال باشد تا به همه مردم برسد.

اگر فردی بخشی از انفال را در اختیار بگیرد و دیگران به زمین کشاورزی یا مسکونی دسترسی نداشته باشند، دولت موظف است این زمین‌ها را آزاد کند و در اختیار مردم قرار دهد. این کار کمونیسم نیست؛ **اصل اسلام است**.

نیروهای حزب آموزش دیده بودند و می‌دانستند از چه چیزی دفاع می‌کنند. به تعبیر امیرالمؤمنین، بصیرت‌های سیاسی، اجتماعی و دینی خود را بر لبه شمشیرهایشان گذاشته بودند و در جامعه حرکت می‌کردند.

اگر این سؤال مطرح می‌شد که مخالفان نظام حق دارند رسانه و روزنامه داشته باشند، سخنرانی کنند، میتینگ برگزار کنند یا در هیئت علمی دانشگاه حضور داشته باشند، اعضای حزب جمهوری اسلامی می‌گفتند بله، حق دارند حرف بزنند، روزنامه منتشر کنند، میتینگ بگذارند و حتی در مدارس تشکل دانش‌آموزی داشته باشند.

مسئله، آزادی بیان نیست؛ مسئله **توطئه و دست‌بردن به سلاح** است. این دو موضوع باید از یکدیگر تفکیک شوند.

سواد عمومی سیاسی

در ابتدای دهه ۱۳۶۰، مسائل جدی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، مانند مسکن، روابط خارجی، آزادی بیان، زمین و حجاب، نیروهای مکتبی را آشفته نمی‌کرد و آن‌ها را به جان یکدیگر نمی‌انداخت. این مسائل باعث نمی‌شد زبانشان در گفت‌وگو با مردم بند بیاید؛ آن‌ها زبان داشتند و با مردم صحبت می‌کردند.

چرا زبان داشتند؟ چون می‌دانستند چه می‌خواهند.

از دهه ۱۳۷۰ به بعد، بسیاری از ما نمی‌دانیم دقیقاً چه می‌خواهیم. حرف‌های کلی می‌زنیم؛ مثلاً می‌گوییم استقلال ایران یا اقتصاد مقاومتی. اما اگر از ما بپرسند اقتصاد مقاومتی دقیقاً یعنی چه یا استقلال ایران در چه برنامه‌ای باید محقق شود، نمی‌توانیم چارچوبی روشن ارائه کنیم.

آیا دیدگاه انقلاب اسلامی درباره مسکن به سواد عمومی همه نیروهای انقلابی تبدیل شده است؟ آیا نظر انقلاب درباره اقتصاد، آموزش‌وپرورش و سیاست خارجی، بخشی از دانش عمومی همه نیروهای انقلابی است؟

مسئله من، **سواد عمومی سیاسی** است. سواد عمومی سیاسی هم انسجام درونی جبهه انقلاب را حفظ می‌کند، هم به جریان‌های ضدانقلاب پاسخ می‌دهد و با آن‌ها وارد چالش می‌شود، و هم نسخه‌های انقلاب را با مردم عادی و توده مردم به اشتراک می‌گذارد تا آن‌ها را با انقلاب همراه کند.

مقبولیت عمومی و تجربه حزب جمهوری اسلامی

اگر حزب جمهوری اسلامی نمی‌توانست مواضع خود را با مردم ایران در میان بگذارد، آیا آیت‌الله خامنه‌ای می‌توانست نامزد حزب برای ریاست‌جمهوری شود و در انتخاباتی، ۸۳ درصد مردم شرکت کنند و ۹۶ درصد آنان به او رأی دهند؟

این اتفاق در تاریخ سیاسی ایران و حتی در جهان آزاد کم‌نظیر است که از هر پنج نفر عضو یک کشور، بیش از چهار نفر در انتخابات شرکت کنند و تقریباً همه آن‌ها به یک نفر رأی دهند.

حزب جمهوری اسلامی این سطح از مقبولیت را از کجا به دست آورد؟ آیت‌الله خامنه‌ای چگونه برای ملت ایران خواستنی شد؟

پاسخ این است که حزب، همه اهداف انقلاب را در یک بسته منسجم قرار داد و به مردم گفت: ملت ایران، ما می‌خواهیم کشور را این‌گونه اصلاح کنیم. مردم نیز این برنامه را دیدند و با آن همراه شدند.

یک‌ونیم میلیون عضو آموزش‌دیده حزب جمهوری اسلامی در سراسر کشور، مانند زنبورهای انقلاب، ایده‌های حزب را با مردم به اشتراک می‌گذاشتند. همه مردم هر هفته در جلسات آموزش مواضع حزب شرکت نمی‌کردند، اما حزب سازوکار مشخصی داشت.

در مقدمه سند آمده بود که آموزش تشکیلاتی در حوزه‌ها، واحدها و کانون‌ها بر اساس این مواضع منظم‌تر می‌شود و درباره هر بخش، درس‌های توضیحی تهیه و از سوی واحد آموزش حزب منتشر خواهد شد.

اعضای حزب خود را موظف می‌دانستند با هرچه در توان دارند، انقلاب اسلامی را از خطر انحراف از اسلام ناب و اصیل و از شر دشمنان مصون بدارند. آن‌ها خود را مکلف می‌دانستند سواد سیاسی را به توده مردم ایران منتقل کنند و در حد توان خود، با وجود همه چالش‌های ابتدای انقلاب، این کار را انجام دادند.

سه نقش در یک جریان انقلابی



ما نخستین و، متأسفانه، آخرین تجربه گسترده تربیت عمومی سیاسی پس از انقلاب را در حزب جمهوری اسلامی می‌بینیم؛ تجربه‌ای که در آن، دانش سیاسی، درک سیاسی، تحلیل سیاسی و برنامه اداره کشور آموزش داده می‌شد.

اگر بدانیم اقتصاد کشور باید به چه سمتی حرکت کند، فرهنگ باید چه مسیری داشته باشد و سیاست داخلی و خارجی باید بر چه اساسی تنظیم شود، مجموعه این دانش‌ها را **دانش سیاسی و تربیت سیاسی** می‌نامیم.

سند مواضع حزب جمهوری اسلامی در واقع، مواضع سیاسی ماست.

اکنون نیروهای مکتبی با این چالش مواجه‌اند که احساس بی‌پدری و بی‌سرپرستی آنان از خلأ فکری ناشی نشده است. ما از زیر بوته به وجود نیامده‌ایم. پیش از ما خط فکری مشخصی وجود داشته است.

ما فرزندان فکری بهشتی و خامنه‌ایم. آن‌ها فرزندان فکری امام خمینی بودند، امام خمینی از مکتب شاه‌آبادی و شیخ فضل‌الله نوری بهره برده بود و این خط فکری به میرزای شیرازی و پیش از آن به اهل‌بیت امتداد پیدا می‌کند.

پس نظم فکری خود را می‌شناسیم و می‌دانیم از کجا آمده است. مسئله این است که امروز، سرپرستانی مانند آیت‌الله خامنه‌ای در ابتدای انقلاب نداریم که به‌عنوان عضو هیئت مؤسس و شورای مرکزی حزب، مانیفست بنویسند، آن را در سراسر کشور منتشر کنند، به نیروها سر بزنند، بپرسند جزوات آموزشی را خوانده‌اند یا نه، در کنار آن‌ها بر سر خط سیاسی مشترک به توافق برسند و در مصادیق مختلف، آن اصول را تطبیق دهند.

در آن دوره، همه اعضای حزب در سراسر کشور نسبت به برنامه اداره کشور آگاهی داشتند و می‌توانستند درباره آن صحبت کنند. این یکی از سه نقشی بود که وجود سند مواضع برای حزب‌الله ایجاد کرده بود.

نخست: مرجعیت فکری

نخستین نقش، مرجعیت فکری و ایدئولوژیک بود. متفکران انقلاب، ایده‌های خود را تدوین می‌کردند و با توده مردم به اشتراک می‌گذاشتند. آنچه در ذهن شهید بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای و شهید باهنر شکل می‌گرفت، مدون می‌شد و در اختیار جوانان ایران قرار می‌گرفت.

دوم: رهبری سیاسی

دومین نقش، رهبری احزاب و جریان‌های سیاسی بود. همان شهید بهشتی که ایدئولوژی تولید می‌کرد و متفکر انقلاب بود، راهبر سیاسی و یکی از قدرتمندترین نیروهای سیاسی کشور نیز بود.

در مقیاس شهرها نیز همین‌طور بود. همان کسی که مرجع فکری شهر بود، جریان‌های سیاسی جوانان شهر را نیز گرد هم می‌آورد و هدایت می‌کرد.

گویی رهبران و راهبران سیاسی، همان رهبران و راهبران فکری بودند. همه تمرین می‌کردند تا توان فکری و کنش سیاسی را در وجود خود به هم پیوند دهند.

سوم: حضور در عرصه قدرت

سومین نقش، حضور در عینیت‌ها، مسئولیت‌ها و جایگاه‌های واقعی قدرت بود.

شهید بهشتی می‌گفت اگر امام به‌صورت واجب عینی از من نخواسته بود که رئیس شورای عالی قضایی شوم، این مسئولیت را نمی‌پذیرفتم. اما در همان حال که رئیس شورای عالی قضایی و رئیس قوه قضاییه بود، اعلام می‌کرد که هنوز بخش قابل‌توجهی از وقت خود را، حتی حدود ۳۰ درصد، به ارتباطات فکری و سرزدن‌های تشکیلاتی به خواهران و برادران در سراسر کشور اختصاص می‌دهد.

یعنی سه مؤلفه را هم‌زمان جمع کرده بود:

- مرجعیت فکری و ایدئولوژیک
- رهبری سیاسی
- حضور در مناسبات قدرت، تشکل و مناصب واقعی اجرایی کشور

این سه مؤلفه باید در یک فرد یا در یک جریان به هم پیوند بخورند.

گسست میان فکر، سیاست و قدرت

امروز با چه وضعیتی روبه‌رو هستیم؟

مرجعیت فکری جریان انقلابی، در اختیار بزرگوارانی است که برخی حامل فکر انقلاب‌اند و برخی دیگر، اگرچه انسان‌های محترمی هستند و با انقلاب همراهی می‌کنند، الزاماً نماینده دقیق و اصیل فکر انقلاب نیستند.

آنان شهید بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، شهید مطهری یا شهید باهنر نیستند. از طرف دیگر، همین متفکران نیز معمولاً نقشی در هدایت و انسجام‌بخشی سیاسی نیروهای انقلاب ندارند.

گاهی تشکل‌ها و جریان‌هایی شکل می‌گیرند که راه‌اندازان آن‌ها، مراجع فکری اصلی ما نیستند. فهرست‌های سیاسی و احزاب را کسانی تنظیم می‌کنند که با مراجع ایدئولوژیک و فکری انقلاب فاصله دارند.

در مرحله سوم نیز افرادی رئیس‌جمهور و وزیر می‌شوند و در جایگاه‌های قدرت قرار می‌گیرند که الزاماً هیچ‌کدام از دو نقش قبلی را ندارند.

امروز برای ما عجیب نیست که وزیر آموزش‌وپرورش فقط مسئول پرداخت حقوق معلمان و اداره امور اجرایی باشد؛ در حالی که زمانی شهید باهنر وزیر آموزش‌وپرورش بود، همان کسی که مواضع ایدئولوژیک حزب را تدوین و تدریس می‌کرد و عضو شورای مرکزی حزب بود و نیروهای سیاسی را انسجام می‌داد.

نمی‌شود مرجع فکری، رهبری سیاسی و مسئول اجرایی را به‌طور کامل از یکدیگر جدا کرد. این جدایی باعث می‌شود بدنه حزب‌الله رغبت چندانی به مراجعه به مبانی و مراجع فکری خود نداشته باشد؛ چون می‌گوید شما این حرف‌ها را می‌زنید، اما من شما را در میدان نمی‌بینم.

زمانی مردم، آیت‌الله خامنه‌ای، شهید باهنر، شهید بهشتی و شهید مطهری را در متن میدان می‌دیدند. امروز این نقش‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند.

از سوی دیگر، کسانی قدرت را در اختیار می‌گیرند، فهرست‌های سیاسی می‌بندند و جریان و حزب راه می‌اندازند؛ اما چون به ایدئولوژی متصل نیستند، یا افراد فرصت‌طلب‌اند یا، حتی اگر فرصت‌طلب نباشند، ناقص‌اند و درک نادرستی از مسیر عمومی انقلاب دارند.

به همین دلیل، نیروهای انقلاب دوره‌ای طولانی به دنبال اصول‌گرایان افتادند و در دوره‌ای نیز به دنبال اصلاح‌طلبانی رفتند که زمانی خود را چپ خط امام می‌نامیدند.

از هیچ‌کدام از این دو جریان، خیر قابل‌توجهی به نیروهای انقلابی ایران نرسید؛ چون هر دو جریان، **مبانی ایدئولوژیک منسجم** نداشتند.

ضرورت بازگشت به ایدئولوژی

ما ناچاریم این سه نقش را دوباره به یکدیگر پیوند بزنیم. ساده بگویم: نیروهای انقلابی امروز ایران ناچارند به ایدئولوژی بازگردند.

اگر به ایدئولوژی بازنگردیم و تصور کنیم مبانی فلسفی دور می‌تواند جای ایدئولوژی را بگیرد، اشتباه کرده‌ایم. اگر فکر کنیم دانش‌های تکنیکی و خرد می‌تواند جای ایدئولوژی را بگیرد، باز هم اشتباه کرده‌ایم.

ایدئولوژی جایگزین‌ناپذیر است. اگر این خلأ ادامه پیدا کند، ممکن است خود ما نیز از خط اصیل انقلاب منحرف شویم.

به جریان چپ خط امام نگاه کنید؛ جریانی که زمانی از دیوار سفارت آمریکا بالا می‌رفت، از حجاب دفاع می‌کرد و طرفدار توزیع زمین‌های اشراف میان روستاییان و کشاورزان بود. چه شد که بعدها به جریان حامی آمریکا، مخالف اجرای حجاب و مدافع سرمایه‌داران و گردن‌کلفت‌های ایران تبدیل شد؟

همه آن‌ها الزاماً انسان‌های فاسدی نبودند و ممکن است بسیاری از آنان از نظر مالی و اخلاقی پاک بوده باشند؛ اما به‌تدریج دچار استحاله فکری شدند، چون مبانی فکری خود را منسجم نکرده بودند.

این خطر همه ما را تهدید می‌کند.

از سوی دیگر، ممکن است عده‌ای به نام انقلابی‌گری و اسلام، بخشی از ارزش‌های انقلاب را برجسته کنند و بقیه ارزش‌ها را کنار بگذارند.

برای نمونه، در جریان اصول‌گرایی، گاهی به نام استقلال و پیشرفت، جمهوریت کنار گذاشته می‌شود. عده‌ای تصور می‌کنند ایران باید شبیه چین شود و به دنبال نوعی دیکتاتوری پیشرفته با ظاهر مذهبی‌اند. از حضور توده مردم خوشحال نیستند و حتی در دوره‌هایی انتخابات خلوت را ترجیح می‌دادند؛ چون معتقد بودند در انتخابات خلوت، هسته سخت نظام شرکت می‌کند و اصول‌گرایان رأی می‌آورند.

در حالی که **جمهوریت باید مسئله‌ای جدی باشد**.

جمع ارزش‌های انقلاب در یک چارچوب

اگر می‌خواهیم خود را از آفت جزئی‌نگری نجات دهیم، باید از شناخت ناقص و جداگانه چارچوب انقلاب پرهیز کنیم.

در روایتی از امام کاظم آمده است که کسی نمی‌تواند دین خدا را برپا کند، مگر آنکه همه جوانب آن را بشناسد. کسی که می‌خواهد دین را اقامه کند، باید کلیت دین و نظم میان اجزای آن را بشناسد.

باید نسبت میان آزادی، عدالت، معنویت، اخلاق، پیشرفت و استقلال را در یک چارچوب واحد فهمید. جریان اصلاح‌طلب و جریان اصول‌گرا، هر دو در جمع‌کردن همه ارزش‌های انقلاب در یک بسته ناتوان‌اند.

آن‌ها نمی‌توانند قرائتی از استقلال، آزادی، عدالت، معنویت و پیشرفت ارائه دهند که این ارزش‌ها با یکدیگر درگیر نشوند.

در روایات اصول کافی آمده است که اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. در همان روایت تأکید می‌شود که هیچ‌کدام از این پایه‌ها مانند ولایت نیست.

چرا؟ چون ولایت، مؤلفه‌ای است که همه این عناصر را به هم پیوند می‌دهد و به آن‌ها قوام می‌بخشد. ما امروز از این مؤلفه با تعابیری مانند **سیاست و ایدئولوژی** یاد می‌کنیم.

سیاست و ایدئولوژی یعنی یاد بگیریم چگونه همه اهدافی را که دین برای ما آورده، در یک بسته اجتماعی قرار دهیم، همه آن‌ها را در متن جامعه بخواهیم و برای تحقق همه آن‌ها تلاش کنیم.

سند مواضع؛ نقشه راه بازگشت به قدرت

حزب جمهوری اسلامی برای آنکه بازگشت ایرانیان مسلمان به قدرت امکان‌پذیر شود، برای کنارزدن استبداد، ظلم و وابستگی، به یک نقشه راه نیاز داشت.

جزئیات همه اقدامات را فعلاً کنار می‌گذاریم؛ اما بازگشت به قدرت بدون نقشه راه ممکن نیست. اگر قدرت را در اختیار بگیریم و کشوری مانند چین بسازیم، ممکن است کشور پیشرفته باشد، اما جمهوریت و عدالت نداشته باشد. ما همه ارزش‌ها را با هم می‌خواستیم.

چه کسی می‌تواند همه این ارزش‌ها را با هم مطالبه و اقامه کند؟ کسی که کلیت اندیشه انقلاب را بفهمد و بتواند آن را به توده‌های مسلمان منتقل کند تا رهبران مسلمان نیز با آن همراه شوند و مسئولان نیز بر اساس همان خط حرکت کنند.

این کار جز با **آموزش تشکیلاتی و حزبی منظم و جدی** ممکن نیست. به تعبیر امام، ما به تبلیغات و تعلیمات نیاز داریم؛ یعنی باید چارچوب ایدئولوژیک خود را یاد بگیریم.

در ابتدای جلسه نیز گفتیم که ایدئولوژی و سیاست، چیزی متفاوت از مبانی فلسفی دور و همچنین متفاوت از تکنیک‌های حل مسئله است.

این یک لایه از سواد عمومی سیاسی برای همه ماست. ممکن است من کارشناس اقتصاد نباشم، اما باید ایدئولوژی اقتصادی را بشناسم. باید بدانم انفال متعلق به مردم است یا بخش خصوصی، و نظام مالکیت در ایران قرار است دولت‌محور، بخش خصوصی‌محور یا عمومی و مردم‌پایه باشد.

این‌ها نقاطی هستند که ما را از رقبای سیاسی و دشمنان سیاسی‌مان جدا می‌کنند و نشان می‌دهند چه کسی انقلابی است و چه کسی نیست.

دوره مواضع ما؛ دوره تربیت سیاسی و تشکیلاتی

در مقدمه سند گفته شده بود که باید انقلاب از خطر انحراف در اهداف مصون بماند. وقتی آیت‌الله خامنه‌ای و شهید بهشتی، در دوران حضور امام و در دوران مسئولیت خود، نگران انحراف انقلاب بودند، راه‌حلی که به ذهنشان رسید، تدوین یک مرام‌نامه و برنامه عمل مشترک بود.

آن‌ها این برنامه را با همه نیروهای انقلابی ایران به اشتراک گذاشتند، آن را به همه آموزش دادند و نیروهای انقلابی را بر سر یک مطالبه واحد هم‌جهت کردند.

ما نیز سند مواضع حزب جمهوری اسلامی را با یکدیگر می‌خوانیم تا کسی نتواند مسیر ما را منحرف کند. اصول‌گراها نباید به نام استقلال و پیشرفت، آزادی و عدالت را قربانی کنند. اصلاح‌طلب‌ها نیز نباید به نام آزادی، عدالت و استقلال را کنار بگذارند.

اگر نمی‌خواهیم بخشی از آرمان‌های انقلاب اجرا شود و بخش دیگری معطل بماند، باید **همه آرمان‌های انقلاب را با هم بخواهیم**.

همه ما موظفیم دست‌کم یک‌بار با مجموعه برنامه‌های انقلاب آشنا شویم. این مطالب، مبانی فلسفی دشوار و انتزاعی نیستند و قرار نیست فقط مجموعه‌ای از بحث‌های کارشناسی باشند که یک زن خانه‌دار، پرستار یا فرد غیرمتخصص بگوید من اقتصاددان، متخصص امنیت یا کارشناس نظام قضایی نیستم.

همه ما باید در سطح عمومی، سواد سیاسی و ایدئولوژیک داشته باشیم. نمونه برجسته این سواد عمومی سیاسی در ایران، **سند مواضع حزب جمهوری اسلامی** است.

با این توضیح، ما این دوره را صرفاً یک بسته آموزشی تلقی نمی‌کنیم. دوره تدریس سند مواضع، فقط یک دوره علمی برای افزودن بر دانش افراد نیست؛ بلکه **دوره‌ای سیاسی و تشکیلاتی برای تربیت اذهان کسانی است که می‌خواهند در ایران کنشگری کنند**.

اگر در گوشه‌ای حلقه‌ای برای اصلاح محیط‌زیست ایران تشکیل داده‌ایم، اگر در شهری با فساد اداری مبارزه می‌کنیم، اگر برای اصلاح اقتصاد یا آموزش‌وپرورش حرفی داریم یا اگر برای ارتباط با جوانان جهان اسلام تلاش

می‌کنیم، باید بدانیم چه می‌خواهیم و انقلاب اسلامی در واقعیت، نه فقط در کلیات، آمده است چه کاری انجام دهد.

دوره مواضع ما برای تربیت سیاسی و تشکیلاتی کسانی است که می‌خواهند در ایران کنشگری داشته باشند.

به همین دلیل، دوستان مجموعه شیپا، شبکه یاریگران پیشرفت ایران، دوره سیاسی و تشکیلاتی مواضع ما را راه‌اندازی کرده‌اند تا هم اعضای شیپا که در کارگروه‌ها مشغول حل مسئله‌اند، این قابلیت را به دست آورند و هم هر عزیزی که در هر نقطه کشور، در قالب حلقه‌های میانی، هسته‌های فعال مردمی یا نهادهای رسمی و دولتی، به اصلاح ایران فکر می‌کند، یک **بسته منسجم ذهنی** برای اصلاح‌گری داشته باشد.

ما همه آرمان‌های انقلاب را می‌خواهیم؛ همه آرمان‌ها را با قرائت انقلاب می‌خواهیم و می‌خواهیم آن‌ها را با قرائت صحیح، به‌وسیله مردم پیاده کنیم؛ نه با زور، دیکتاتوری یا حرکت اقلیت.

نیروهای پیشران اجتماعی ایران، برای همراه‌کردن همه ملت و حل‌کردن خرده‌مسئله‌های کشور، به یک مرام‌نامه مشترک نیاز دارند.

این ما و این سند مواضع ما، برای حل‌کردن مسائل ایران.